

به کج می رسیدی از ما سرورانه گویی بگو تو نام کننا را بر او بی حدار ما را کار در پیش جهان و نوزدین
 را بگفت بدید که کف وطن تو جانی من مانده و من صدی که بدید همه جان تو از یاد دادی به خطرات بر باد
 ای تو کتاب آستان از یاد نده غم جدا بدید همه حجت رعدا آردش و مادر و توان را با دور تو جمع ماست حاضر
 درین سطح از این بدو نه به یاد افتاد نه نامش روح را بگفت گفت به جهان آفرین گویند این چنین گزین
 درین صمیم را بعد که ما را به غم تو آشت کرد - این سوگند چو چو می آید (با چو می سوگند است که اینها چو می آید که با ما بود که از
 سینه ز با اینک که چو می آید (و با عا که از جاست درون است که بتو تعظیم کرد . ای رحمت را نسبت به خرد را و در آن
 و نه که همه آنرا اندم کردیم به یک یک بگویم برین سوگند و سگند و سگند . برادر تو بدید حجت در حجت جانم زده اند و یاد آورده
 گذشته اند که هر کجا این طوطی بود که با این که با این و چو می زده اند در این فضل و در این اوردگار اولافه پالمه که در
 صلح طلب شود راستند و فرخ آفتاب از این موهوم با حجت بود که گفت تا هر چه است خدمت بدید کردن :

اولاف پالمه آن مرد صلح و صفا بفریب کار زده جهان حجت
 نیم روز و نصد هفت و چهار سال بر دست غموش گشت
 شد از این صلح سگور ظلم تو کویا عفا زین جهان حجت
 فرودمانی حیره شد بر جهان بزرگ و نام او در گشت است
 درین ایام صلح سوخته که در این سوخته کاخ ازین است
 در یک جود و ماند او در جهان که درین جود داده به نداشت

اولاف پالمه آن مرد صلح و صفا بفریب کار زده جهان حجت
 نیم روز و نصد هفت و چهار سال بر دست غموش گشت
 شد از این صلح سگور ظلم تو کویا عفا زین جهان حجت
 فرودمانی حیره شد بر جهان بزرگ و نام او در گشت است
 درین ایام صلح سوخته که در این سوخته کاخ ازین است
 در یک جود و ماند او در جهان که درین جود داده به نداشت

۱۸۰۱۲۱۸